

دی، ماه‌هورامزدا و سر آغاز صولت‌سرماي زمستان یلدا، شبانگاه انقلاب‌شتوی^۱ و نماد بلندای قامت‌شب (به‌مناسبت‌دیگان)

جابر عناصری

استادیار مردم‌شناسی و فرهنگ عامه

«شکر ایزد که به اقبال کله گوشهٔ گل،
و نخوت‌باد «دی» و شوکت‌غاز آخر شده»
«حافظ»

«... و این ماه‌دی به‌نزدیک مغان ماه‌خدای است و اول
او را هم نام او خوانند. و این‌روز را سخت مبارک دارند.»

(زین‌ال‌اخبار گودیزی)

در جهان‌شناسی عامیانهٔ شبانان چادرنشین آریائی که به اقتضای شرایط جوی و امکانات اقلیمی، با وزش‌بادهای پائیزی، خیمه و خرگاه را از اطراف گاه‌های کوهستانی برمی‌چیدند و علف‌زارهای چریده شده در زیر دندان‌های مروارید نشان گوسفندان ابلق و گله‌های فربه گاو - با گردن‌بندهائی از طلسم و مهره‌های آبی‌رنگ دفع‌نظر و چشم‌زخم - را به‌امید بهار دیگر رها می‌کردند و چمن‌زارها را شتابان پشت‌سر می‌گذاشتند و بره‌های نوپارا بر «دوش توره» آهای شبانی می‌نهادند و عازم سرزمین‌های گرم‌سیر می‌شدند و زمستان را در پناهگاه‌های امن قشلاقی می‌گذراندند و میش‌های خستهٔ باردار را در آغل‌ها محافظت می‌نمودند و گاووان درشت‌چشم را می‌پائیدند تا رنج زمستان، رنج‌ورشان نسازد و بهار از گرد راه در رسد و آب‌های زندانی گشته در بند زمستان را رها سازد و چشمه‌سارها را پر آب و خروشان نماید؛ هر فصلی از فصول سال میمنت و پربراری یا رنج

۱- انقلاب‌شتوی = شروع فصل زمستان و خروش طوفان و آغاز سوز و بوران زمستانی و ایام نرسدگی و بیجانی طبیعت. در برابر «انقلاب صیفی» = ایام تابستان و دوران سر-سبزی و روزگار بهره‌وری درختان و بدست‌نبله نشستن دانه‌های گندم و...

۲: دوش توره = Dosh Toureh = اصطلاح شبانان سنگسری برای تبرهٔ شبانان که نان و قانتی در آن می‌گذارند و گاهی بره‌های نوپارا - برای جلوگیری از خستگی آن‌ها - در دوش توره گذاشته و بردوش می‌اندازند.

و مشقتی به همراه داشت که تو آمان آن شادمانی و پر برکتی، تحمل کمبودها را در پیش رو آسان می ساختند.

دهقانان ایران زمین نیز بذر می پاشیدند و ترانه‌ها در وصف سنبله‌های پر بار گندم و جو و... می خواندند. گل‌های آفتاب گردان را مظهری از خورشید پر نور می پنداشتند و فسردنش را به حسرت می نگریستند. اما یادشان نمی رفت که تخمه‌های گل آفتاب گردان را برگیرند و در کیسه‌ها به دقت نگهدارند تا به هنگام «شب چره» شب مشگین فام «یلدا» - در دور کرسی - هر شخصی سهمی از آن برگیرد و سرش را گرم نماید و به قصه‌های پهلوانان کم گشته در کتل‌ها و گذرهای زمستانی گوش دهد که این افسانه‌ها هول و وحشت بر جان انسان می اندازند و راویان و نقالان چنان حدیث آن یلان جنگ آزما را باز می گویند که سوز سرمای زمستان - در پرده پندار - تا مغز استخوان انسان می نشیند.

آدمیزاده سوار تیز تک زمان و فرزند همیشه در حال کوچ دهر و روزگار است. لختی در سفرش دزنگ نمی ورزد. چه آنگاه که در رحم مادر است و شتاب آمدن به جهان خاکی را با هر جنبش و حرکتش در رحم مادر نشان می دهد و چه آن زمان که گرد پیری همچون کافور بر سر و صورتش می نشیند و همزمان باز زمستان طبیعت، ایام فسردگی خویشتن را به چشم سر می بیند و اندوه پیریش را به چشم دل می نگرد.

بهار را که بنگری - بهار عمر انسان را می ماند. سرسبز و با طراوت و در جنبش و پویش. احساس انسان همچون رودی خروشان می ماند و ذوقش چشمه سارها را به یاد می آورد که هر لحظه جوشان است و سیال و در حرکت. اما دریغا که هر بهاری را پائیزی به انتظار نشسته است و پائیز جان خسته می سازد (و همچون انسان محترض که هر لحظه‌ای از عمر را می باید و گاه مرگ نه با یکدست - بلکه با هزاران دست خیالی - آخرین لحظات زندگی را چنگ می زند و اشک حسرت جدائی از جهان بر دیدگان جاری می سازد) و «یلدا» - آخرین شب پائیزی - را به طولانی ترین ساعات بدل می سازد و جایگاه به «دی ماه» می سپارد و در برابر لشکر سرمای زمستان هزیمت می جوید و رأیت زمستانی بر فراز فصل جدید افراشته می شود و... چنین است که حدیث «دی ماه» و افسانه «شب یلدا» آغاز می گردد:

«دی» - دهمین ماه سال در تقویم شمسی، به نام «دادار» یعنی آفریننده جهان و ضامن چرخش افلاک و گردش فصول خوانده شده و نخستین روزش - هرمزد روز - به نام آفریدگار نامزد است.^۳

۳. به خاطر داریم که درگاه شماری ایران باستان، نخستین روز هر ماه «هرمزد» روز نامیده می شد و سی روز ماه هر يك به نامی خاص موسوم بوده است.

از سوی دیگر کلمه «دی» با واژه اوستائی زین (= Zayan) که به معنی زمستان است، هم‌ریشه می‌باشد، چرا که فصل زمستان با هرمزد روز آغاز و صولت سرما با ماه‌دی در فصل زمستان شروع می‌شود.

در کتاب نوروزنامه، منسوب به عمرین ابراهیم خیام نیشابوری چنین آمده است: «... دی‌ماه، به زبان پهلوی دی‌دیو باشد. بدان سبب این ماه را دی‌خوانند که درشت بود و زمین از خرمی‌ها دور مانده بود و آفتاب در جدی بود و اول زمستان باشد.»

گفتار صاحب فرهنگ آنندراج نیز مؤید مطالب فوق است: «... دی‌ماه اول زمستان است و چون در این ماه به‌غایت سرما باشد، لهذا از لفظ دی‌گاهی سرما مراد باشد.»

ماه‌دی‌آمد که هوا هر زمان
بارد کافور همی بر جهان
«مسعود سعد سلمان»

به قول ابوریحان بیرونی: دی‌ماه در نزد ایرانیان - شهر الله المعظم بوده و گردیزی در زین‌الخبار می‌نویسد:

«... این‌ماه به نزدیک مغان، ماه خدای است، و این روز را [خرم روز - نخستین روز دی‌ماه] سخت مبارک دارند.»

نخستین روز دی‌ماه - «خرم‌روز» نیز نامیده شده که طولانی‌ترین شب سال یعنی شب «یلدا» را پشت سر نهاده و طلوع مجدد خورشید و نور و روشنائی را بشارت می‌دهد. به‌دینان جشن مفصلی به یمن قدم این‌روز برپا می‌کردند. جشن گرمی‌داشت نور و جشن پیروزی نیکی بر بدی. روشنی بر تاریکی و توفیق خورشید که از پس شب تیره و تار، از پنجه تاریکی‌رها شده و ولادت خویش را به جهانیان مژده می‌دهد.

ایرانیان عهدباستان، روشنی روز و تابش خورشید و اعتدال هوا را از مظاهر نیک و موافق و ایزدی تلقی کرده و تاریکی و شب و سرما را از اعمال و مکروهیل اهریمن می‌پنداشتند و سرآغاز سرما را انقلاب شتوی و خرم روز را پرتوی از مهر زوال‌ناپذیر خداوندگاری می‌دانستند. چرا که خداوند همواره در فیضان است و بخشش. و خورشید، نور از چشمه لایزال نورانیت حضرت احدیت می‌گیرد.

دی، همواره ماه اندیشه فرداهای سرد زمستان بوده است. نام ملکی - در پندار مردم عهدباستان - که تدبیر امور و مصالح دی‌ماه و روز «دی به‌مهر» و «دیبا دین» (دی به‌دین) و «دیباذر» (دی به‌آذر)، بدو متعلق است و چنان نام عزیز و نظر کرده‌ای است که در

۴. گفته شده است که «یلدا» يك واژه «سریانی» است و به معنی تولد و ولادت بوده است.

میان سی‌روز ماه، روزهای هشتم و پانزدهم و بیست سوم به «دی» موسوم است و جهت پرهیز از خط و اشتباه روزها - نام هر يك را به اسم خاصی خوانده‌اند: هشتم ماه را «دی به آذر» - پانزدهم را «دی به مهر» و بیست سوم ماه را «دی به دین» موسوم نموده‌اند. در گذشته‌های دور دست، «دی به آذر» روز مبارکی بوده که ایرانیان در آن روز به شادمانی و بذل و بخشش و دادن صدقه از بهر تندرستی خود و فرزندان خویشان می‌پرداخته‌اند:

ز دی به آذرت خرمی بهره باد همان آذرت سال و مه شهره باد

«فردوسی»

«دی به مهر» نیز از نام‌های ارجمند و به غایت مبارک بوده است. صاحب برهان

قاطع می‌نویسد:

«... دی به مهر از نام‌های الهی و نام فرشته‌ای است و نام روز پانزدهم

از هر ماه شمسی و مغان این روز را مبارک دانند و جشن کنند و صورتی

از گل یا خمیر آرد نان - سازند و در راه‌گذر نهند و تعظیم کنند و بعد از

آن بسوزانند.

فریدون را در این روز از شیر گرفته‌اند و افریدون در این روز برگاونشست

و زرتشت در این روز از ایران بیرون رفت.»^۵

ایرانیان بوئیدن نرگس و دود کردن سوسن را در شامگاه دی به مهر به فال نیک

می‌گرفتند. و خوردن سیب را نیک می‌دانستند و سلامتی تن و سرخی چهره را آرزو

می‌کردند:

چو مهر سپهر آورد دی به مهر ترا تازه‌تر باد هر روز چهار

«فردوسی»

افزون بر آن چه که درباره دی به مهر گفتیم، در پایان روز پانزدهم دی‌ماه، یعنی

روز «دی به مهر» - شب هنگام جشنی در ایران باستان برگزار می‌کرده‌اند موسوم به

«گاوکیل» و سبب برگزاری این جشن را رهائی ایران زمین از چنگ تورانیان می‌پنداشته‌اند.

که ایرانیان قدرت یافتند و در رزم پیروز گشتند و گاوهای را که تورانیان از ایران زمین

به یغما برده بودند، پس گرفتند.

ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه می‌نویسد:

«... پارسیان عید می‌کرده‌اند در روز مهر [که پانزدهم دی‌ماه از آن مهر

است] و می‌گفتند در این شب گاوی ظاهر می‌شود از نور و دو شاخ آن زر

به‌روزی که خوانی ورا دیبمهر

همی‌رفت گریان چو ابر سفاک

«زراتشت بهرام»

۵. بران که که بنمود خورشیدچهر

زایران برون شد زراتشت پاک

و هر که وقت دیدن آن گاو دعایی کند مستجاب خواهد شد و ظهور آن دلیل
 و فور نعمت است در آن سال.»

در پندار مردم، این گاو نورمانند که بر بلندی کوهها آشکار می‌شود، هر گاه دوبار
 بانگ زند، نشان آن است که سالی مشحون از نعمت و برکت در پیش است و اگر یکبار
 بانگ نماید، نشان خشکسالی و تنگی روزی و معاش می‌شود.

گفته شده است که در زمان جمشید - وی کاکیلی (صورت دیگر لفظ گاو کیل) را
 به صورت انسان دیده که با چهره‌ای بس زیبا بر گاوی سپید درحالی که دسته‌ای سوسن
 به دست داشت و می‌بوئید، سوار بود (طرح شماره ۱). گاو از هفت نوع گوهر ترکیب شده
 بود از: زر، سیم، مس، قلع، آهن و سرب. هر کس را که می‌دید به نام می‌خواند و از



طرح شماره ۱ -

جوانی زیبا بر گاوی
 سپید سوار است و دسته‌ای
 سوسن بر دست دارد.
 سوار بر گاوی که شاخ-
 هایش از طلا و سمش هایش
 از نقره و هاله‌ای بر دور
 سرش دیده می‌شود.
 این جوان و گاو سپیدش
 برابرها سوارند و مردم
 روی زمین با حیرت این
 مظاهر بخت و اقبال را
 نظاره می‌کنند.

حالاتش آگاهی می‌داد و نور خود را میان مردمان بخش می‌نمود. «جم» وی را نامید و گفت تو کیستی؟ آن سوار گفت: بخت و اقبال میان مردم تقسیم می‌کنم. «جم» پرسید: در چه هنگامی بخت و مبارکی در میان مردم بیشتر باشد؟ گفت: هنگامی که برج ثور میان آسمان باشد، و چون این بگفت در میان آسمان پنهان شد.

باید توجه داشت که آنچه از حوادث فلکی در کتاب ابوریحان در مورد «دی به مهر» مندرج است، حاصل شنیده‌های وی از زبان مردم است و پیوند و ربطی ظریف با موقعیت بروج در آسمان و شکل قرار گرفتن آنها دارد که مردم از رویشان تفال می‌کردند و سعد و نحس ایام آتی و بخت را معلوم می‌نمودند. ابوریحان خود به صحت چنین اندیشه‌ها و اعتقاداتی پای بند بوده است.

در عهد باستان، دیبادین (دی به دین) نیز که نام بیست و سوم ماه بود، روز خیر و برکت به‌شمار می‌رفت. مردم در این روز به جهت دفع شر شیاطین و رفع مکر و حیل اهریمن، دعا می‌کردند و از اهورامزدا طلب فرزند نیک منظر و نیکوخصال می‌نمودند و نظم و نظام گیتی را آرزو می‌کردند:

چو پیدا شود افسردی بدین
نظام تو باد از زمان و زمین
«فردوسی»

با توجه به مقدماتی که گفته شد، دی‌ماه در نزد ایرانیان همانند ماه‌های دیگر عزیز بوده و جشن‌ها و آداب و سنتی که بیشتر برای زندگی پر از نشاط و شادمانی مفید و مؤثر باشد - داشته است. متأسفانه اغلب مدارک مربوط به این روزهای خوش از بین رفته است.

می‌توان گفت که دماغ ساده و معصوم اقوام آریایی بر پرده پر نقش و نگار خیال، هر چرخشی در آسمان را به معنایی برگرفته و هر روزی از روزها را وظایفی خاص عهده‌دار نموده‌اند و آن‌گاه که از تعبیر و تفسیر رویدادها عاجز گشته‌اند و چاره‌جویی برای درمان مرض را پیش روی دیده‌اند، حتی به ساختن و پرداختن تماثیلی به اشکال گونه‌گون دست زده‌اند. زمستان را هر چند به‌عنوان فصلی از فصول سال و ایام ریزش برف‌های سنگین گرمی داشته‌اند چرا که ذوب برف‌ها - بگدا - برکه‌ها و آبگیرها را پر خواهد کرد و چشمه‌ها از کوهساران جاری خواهند نمود و در اعماق خاک، آب ذخیره کشتکاران را در سینه زمین نگهداری خواهد کرد، با این حال آن‌گاه که سوز و سرما در جان‌شان جای خوش کرد، و راه‌های ارتباطی مسدود گردید و «بهمن»ها کاروانیان را به زیر گرفتند و غم و اندوه همراه آوردند، چاره‌ای باید اندیشید و بیکراهی از جمال کربه زمستان برسوز و سرما را از هر چه به دست آید: خمیر - پارچه - سنگ و... باید ساخت و در ملاء عام، این مجسمه

را خرد و نابود کرد و یا به آتش کشید تا تجسمی باشد از مرگ زمستان و چیرگی انسان بر طبیعت. و این داستان - حدیث دیرپای روزگاران گذشته است و برخلاف ظن برخی از حوادث نگاران، مختص بهدینان پاكسیرت و نیکوآیین ایرانی نیست که گرد صنم - پرستی هرگز بر دامان بهدینان و زرتشتیان نمی‌نشیند و در آستان کبریائی آتشکده‌ها که مظهر نور خدائی بوده است، بت و بت‌پرستی و بت‌پرست راهی نداشته است تا چه رسد به پرستش اصنام که هرگز در سرزمین اهورائی ایران جائی و پایگاهی نداشته است، فقط در صحنه تمثیل بوده است که ایرانیان به همراه جشن و سرور، پیکره زمستان را تدفین می‌نموده‌اند و یا به لهیب آتش می‌سپرده‌اند.

هنوز هم در بسیاری از نقاط جهان، در ایام زمستان پیکره‌ای را که مظهر زمستان است، کفن‌پوش می‌کنند و آتش می‌زنند. این پیکره نماد فسرده‌گی طبیعت است. باید این پیکره را از محل زیست دور نمود و به خاکش سپرد و مقدم بهار و گرما را گرامی داشت. یا هر آن‌چه که از کینه و حسد و مرض در وجود آدمی است به این پیکره منتقل کرد و با تدفین آن، رنجوری و بدخصالی و کژخوئی را از خویشان و از جامعه خویشان دورباش داد.

اگر به گوشه و کنار وطن خودمان نیک بنگریم، هنوز هم بقایائی از این تمثیل‌ها و پندارها را بر صفحه ذهن توده مردم منقش خواهیم دید. از جمله در خراسان و فارس و... عوام به مناسبت دفع بیماری از خانه و شفای بیماران، گاهی آش «ابودردا» می‌پزند و ظاهر آ چنین می‌پندارند که ابودردا (ابودردا یا ابوالدرداء یکی از صحابه حضرت رسول (ص) و مردی حکیم بوده که به سال ۳۹ هجری قمری فوت کرده است.) در دوران عمر خود همیشه مریض و علیل بوده است و از جهت مشابهت یا قرابتی که این اسم با کلمه درد فارسی دارد، عوام برای دفع بیماری از خانه و شفای عاجل بیماران آشی به نام آش ابودردا می‌پزند و بین فقرا تقسیم می‌کنند. این آش روز چهارشنبه آخر صفر پخته می‌شود. خراسانی‌ها ضمن پختن آش از خمیری که برای رشته تهیه شده است دو عروسک یکی به شکل مرد و دیگری به شکل زن می‌سازند و شکم آن‌ها را از آجیل یا بشن پر می‌کنند و نام عروسکی را که به شکل مرد ساخته شده «ابودردا» و نام عروسک دیگر را «زن ابودردا» می‌گذارند. سپس مواد پخت آش را در دیگ می‌ریزند و عروسک‌ها را نیز با ملایمت و آرامی در دیگ می‌اندازند تا خوب بپزد. در این موقع دو رکعت نماز حاجت دریای دیگ می‌خوانند و از زنان دیگر نیز هر کس مرادی داشته باشد پای دیگ می‌آید و آش را بهم می‌زند. پس از آن که آش پخت و برای خوردن آماده شد، عروسک‌ها را از دیگ بیرون می‌کشند و هر یک را در کاسه سفالینی قرار می‌دهند. سپس عروسک‌ها را

با کاسه به آب روان می‌سپارند و می‌گویند:
«درد و بلاى خانه را سر دادم به آب روان». پس از آن آش را بین فقراء تقسیم می‌کنند.

نظیر چنین مراسمی در شیراز و سروستان و داراب و... نیز اجراء می‌گردد.^۷
در مورد اسطوره فریدون و از شیر برگرفتن او و سوار گشتنش بر گاو و تغذیه او از شیر گاو و... و این که شب گاو کیل، گاوی می‌آراسته‌اند و بیرون می‌آورده‌اند و جشن و سروری داشته‌اند^۸ و افسانه‌های دیگری که به ستاره‌شناسی و بخت و اقبال مربوط می‌گشت. شاید بتوان اظهار نظر کرد گاو و پرورش آدمی از شیر گاو و نقش دایگی این حیوان - یکی از اسطوره‌های کهن آریائی است.

تماشای جوان زیبایی که بر گاوی سپید سوار بوده و در آسمان به کلگشت و تماشا مشغول بوده (و از احوالات مردم سخن می‌گفته و بخت و شانس در بین مردم تقسیم می‌نموده) - آن چنان که افسانه‌اش را به روزگار «جم» گفتیم که موجب حیرت جمشید گشته بود، شاید نشانه‌ای باشد از «فر» ایزدی و لطف خداوندگاری و از ستاره منور اقبال. به خصوص آن زمان که در جهان اسطوره‌ها، افریدون به مدد «فره ایزدی» برضحاک - ستمگر قلمرو اساطیر ایران - غایب یافت.

.....
.....

بدین سان می‌بینیم که اعتقاد به سعد و نحس، آمد و نیامد و خیر و شر، جملگی در حرکت افلاک و صور فلکی مجسم می‌گردد. آن گاه که خورشید حجاب تیره شب را بر رخ می‌کشد و در پس پرده ظلمت «شب یلدا» عجولانه انتظار می‌کشد تا سپیده دم «خترم» روز در رسد و نقاب ظلمانی شب را بدرد و جهان را بار دیگر به روشنائی کشد و انتظارش به درازا می‌انجامد، مردم به کمک خورشید می‌شتابند و با آتش افروزی در صحرا، عاملان اهویمنی و شیطانی از جمله تاریکی را دور باش می‌دهند و بلندترین شب سال را که تاریکی بیشتر در زمین می‌ماند، مظهر اهریمن دانسته و این شب را نحس و بدین شمرده و

۷. در این موارد و در زمینه آداب و رسوم بیرون راندن زمستان و خوشامدگویی به بهار و باورها و معتقدات مربوط به دفع مرض و... توسط تمثال‌ها و مجسمه‌ها بنگرید به مقاله مفصل: پایگاه هنرهای تجسمی در باورهای عامه. نوشته جابر عناصری مندرج در فصلنامه هنر، شماره اول، پائیز ۱۳۶۱، صص ۱۳۵-۱۳۶.

۸. هنوز هم در برخی از روستاهای آذربایجان از جمله «کلخواران شیخ» واقع در چهار کیلومتری اردبیل به هنگام چهارشنبه‌سوری، روستائیان گاوی را زینت داده و باشادمانی در چمنزارها می‌گردانند و آخر سر در رودخانه شستشویش می‌دهند.

نحوست آنرا با بگو و بخندها و مجالس شادمانی و آتش افروزیها و شب زنده داریها، بر طرف می سازند تا غم بر دل نگیرند و شب طولانی و سوزناک زمستان، پژمرده دلان را افسرده تر نسازد و در گوشه ای نخیزند و رنج افزونی ساعت های شب را از شماطه های ساعت ها بیرون کشند و چنان سرگرم شوند که صبح زمستان تعریف کنند که اصلاً ندانستیم شب چه سان گذشت. و آن چنان این شادی و شادمانی را توصیف نمایند که هر شب «شب چره» خورانی را به شب یلدا تشبیه کنند. گرچه خسته دلان نیز افزونی درد و رنج انتظار را به طولانی بودن شب یلدا مشابهت دهند.

در برهان قاطع ذیل واژه «یلدا» چنین آمده است:

«... یلدا شب اول زمستان و شب آخر پائیز است که اول جدی و آخر قوس باشد، و آن درازترین شب هاست در تمام سال و در آن شب و یانزدیک به آن شب، آفتاب به برج جدی تحویل می کند، و گویند آن شب به غایت شوم و نامبارک می باشد.»

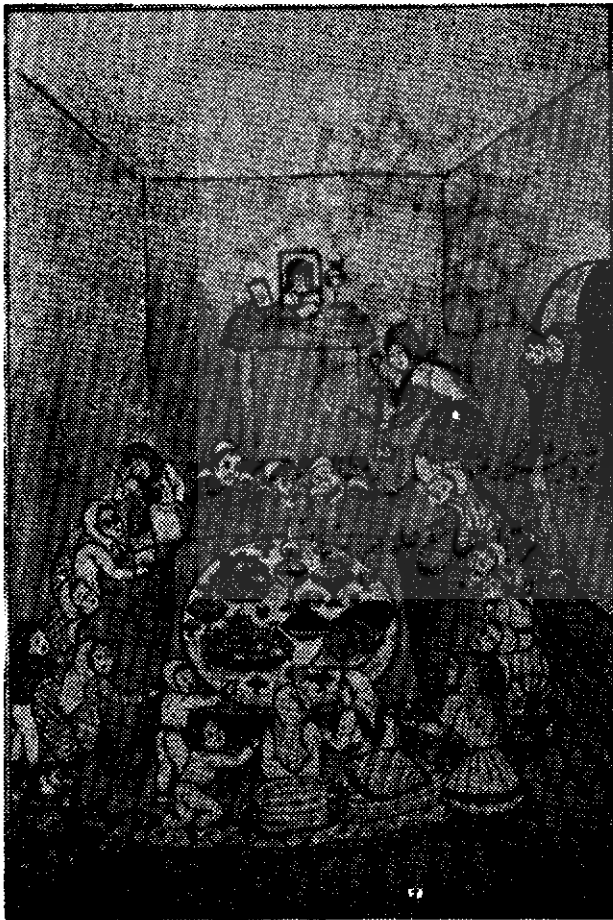
چون روشنائی معارض و ضد تاریکی است. به هنگام یلدا و شب طولانی آخر پائیز که منحوس پنداشته شده، مردم جهت رفع این نحوست، آتش می افروختند، گرد هم جمع می شدند. خوان ویژه می گسترند. هر آن چه میوه تازه فصل که نگهداری شده بود و میوه های خشک در سفره می نهادند و دل خوش می ساختند تا در زمستان به خوشی سر کنند و میوه های تازه و خشک و تنقلات دیگر موجود در سفره، تمثیلی از آن بود که بهار و تابستانی پر برکت در پیش داشته باشند. شب یلدا را در پرتو چراغ و نور آتش می گذرانند تا هریمن فرصت دژخونی و کینه توزی نیابد. سپیده دم دی ماه که خرم روز آغاز می گشت، دعا می خواندند و مقدم خورشید را گرامی می داشتند. هر چند قرص آفتاب بسیار کم رنگ می نمود و اشعه خورشید کم توان به نظر می آمد.

هنوز هم در گوشه و کنار وطن ما - «یلدا» سرآغاز چله بزرگ زمستان است. با اندک تشریفات باقی مانده از نسلها و روزگاران گذشته. شب یلدا - شب سنت و شب چره ها است (طرح شماره ۲) شب خاطره ها - شبی به غایت سیاه و تاریک - شب ناپیدائی ستارگان و پنهانی قرص ماه در پس ابرهای تیره و تار آسمان مه آلود زمستانی.

شب بیدار نشستن و پائیدن لحظه به لحظه شب. شب قصه های طولانی و شب خوانچه فرستادن برای عروسان آینده. شب بدرود پائیز و معارفه با زمستان. شبی که بلندی مشکین قام زلف یار را به بلندی این شب تشبیه کرده اند و شب هجران را بدان شباهت داده اند و لحظه های انتظار دیدار دوست و عزیز را به انتظار طولانی به هنگام شب یلدا برای رؤیت مجدد ماه و آفتاب فردای آن شب یعنی خرم روز تشبیه نموده اند:

شب یلدا درازه من چه سازم عزیزم خواب نازه من چه سازم (از يك ترانه محلی شیرازی)

شیرازی‌های خوش ذوق - در شب یلدا به شب زنده‌داری می‌پردازند. بعضی نیز بسیاری از دوستان و بستگان خود را نیز دعوت می‌کنند و برای پذیرایی از آنان و نیز صرف غذا سفره‌ای می‌گسترند. این سفره که بی‌شبهت به سفره هفت‌سین نوروز نیست، در اطاقی گسترده می‌شود، آینه و قاب عکس حضرت علی(ع) در آن قرار می‌گیرد. یکی دو لاله و چند شمع رنگین در سفره می‌گذارند. درحاشیه سفره مقداری اسپند در ظرفی نهاده و آن را با آتش آشنا می‌کنند تا بوی خوش آن در اطاق بپیچد. از میوه‌ها انار و مرکبات و به‌ویژه هندوانه باید در سفره باشد و انواع تنقلات: نخودچی کشمش، حلواشکری



طرح شماره ۲ -
« یلدا » - شب سنت و
شب چهره‌هاست. شب
خاطره‌ها و گرد هم آئی‌ها.
شب قصه‌های طولانی. شب
بدوود پائیز و معارفه
با زمستان.

و آجیل مشکل گشا، «رنگینک»^۹ و خرما و انجیر نیز در سفره می‌چینند. چند شاخه گل نیز در سفره گذاشته می‌شود.

شیرازی‌ها معتقدند که عموم مردم یا گرم مزاجند یا سرد مزاج. در شب یلدا آن‌هایی که گرم مزاجند، باید حتماً از انواع خنکی‌ها مانند هندوانه بخورند تا طبیعتشان بر گردد و سرد مزاج شوند و گرمی مزاج آزارشان ندهد. آن‌هایی که سرد مزاجند، باید در این شب از انواع گرمی‌ها مانند: خرما، رنگینک، انجیر و... بخورند تا مزاج آن‌ها به گرمی برگردد.

در این شب، تا دیروقت می‌نشینند و به شوخی و گفتگو و خاطره‌گوئی و مشاعره و شب‌زنده‌داری می‌پردازند. تفأل از دیوان حافظ در میان خانواده‌ها، به‌خصوص در این شب مورد توجه است.

در «آذرشهر» آذربایجان - شب اول دی‌ماه که همان «شب چله» است، اهالی «چله قارپوزی» (= Chilla Qarpuzi = هندوانه چله) می‌خورند و باور دارند که با خوردن هندوانه، لرز و سوز سرما به‌تنشان تأثیر ندارد.

در «اردبیل» - به‌هنگام شب یلدا مردم چله بزرگ را قسم می‌دهند که زیادسخت نگیرد و معمولاً «قورقا» (= Qorga = گندم برشته) و هندوانه و سبزه و مغز گردو و نخودچی کشمش می‌خورند.

شبانان سنگسری که به‌هنگام زمستان در قشلاق‌های کویری به‌سر می‌برند، شب چله در «میردکه»ها (= Mird Keh = مردانخان = خانه مردان = خانه شبانان) دور هم جمع شده و به‌قصه‌های مس‌گوردها (= Mas Kord = شبانان ارشد و با تجربه و عمر کرده) گوش فرامی‌دهند و از تجارب آن‌ها به‌هنگام زمستان در امر دامپروری سود می‌جویند. و با رؤیت آسمان در شب یلدا، از شرایط جوی روزهای آینده در دی ماه سخن می‌گویند. خانواده‌های سنگسری نیز شب اول مس‌چله (= Mas chella = چله بزرگ) که همان شب یلدا باشد، دور هم جمع می‌شوند و میوه‌های تازه و خشکبار در سفره می‌گذارند و تا سپیده‌دم به شادمانی و قصه‌گوئی شب‌زنده‌داری می‌کنند.

طایفه «مراغیان رودبار» قزوین که مناسک و شعایر سری خاص خود دارند و درخور مطالعه است، «کله‌بزه» را مقدس می‌شمارند و برای پیش‌گوئی در مورد حوادث سال و اتفاقاتی که در پیش‌رو خواهند داشت - در شب چله بزرگ - بز یا بزغاله‌ای را سربریده و در مجالس شب‌نشینی حضور می‌یابند. ریش سفید و شیخ قوم نیز کله بز را که در

۹. رنگینک (= Ranginak) = یکی از تنقلات مورد علاقه شیرازی‌ها که از خرما، مغز گردو، آرد بوداده و روغن حیوانی درست می‌شود.

میان انبان است می آورد و در وسط سفره در جای بلندی قرار می دهد و پارچه ظریفی روی آن می کشد. سپس تمام حوادث سال آینده را می پرسد و ظاهر آن کله بز پاسخ می شنود. آن گاه به خوردن و نوشیدن می پردازند و جشن را با شادمانی پایان می دهند.

یکی از مراسم دل انگیز شب یلدا که کم و بیش در اکثر نقاط سرزمین ما مرسوم است، فرستادن «خوانچه چله» از سوی دامادها برای عروسان آینده است. این خوانچه هدیه زمستانی نوع عروسان است. پر از میوه های تازه و هدایای مناسب از پارچه و جواهر و کله قند و حداقل هفت نوع میوه: انگور، انار، به، هندوانه، خربزه، سیب و گلابی در این خوانچه چیده می شود. عروسان چشم انتظار خوانچه چله می نشینند (طرح شماره ۳) و از دوستان خود دعوت می کنند تا شب یلدا در منزل آن ها حضور داشته باشند و به تماشای خوانچه عقد پرداخته و از تنقلات آن بهره ببرند و خویشتن را سرگرم سازند و با رؤیای روزهای خوش آینده، شب یلدا را به پایان برند.

می توان گفت تجربه به انسان ها آموخته است که به دقت و کوشش مقدمات زیستن در



طرح شماره ۳- یکی از مراسم دل انگیز شب یلدا، فرستادن «خوانچه چله» از سوی دامادها برای عروسان آینده است. این خوانچه هدیه زمستانی نوع عروسان است. پر از میوه های تازه و هدایای مناسب از پارچه و جواهر و کله قند و حداقل هفت نوع میوه. در شب یلدا، عروسان چشم انتظار خوانچه چله می نشینند.

زمستان سخت را فراهم نمایند. به خصوص در روزگار آن گذشته که با ریزش نخستین برف زمستانی، راه‌های ارتباطی مسدود و خیرگیری از آبادی‌های مجاور برای روستائینشان مشکل می‌نمود، ساکنان ده کوره‌های دور دست برای سه ماه زمستان آذوقه و لوازم موردنیاز را تهیه می‌کردند، از گوشت قورمه انباشته در ظروف سفالین تا دانه‌های انگور کشیده شده بر نخ که خود به‌هنگام زمستان مایهٔ افتخار کدبانوها بود و نگهداری آن در صندوق‌خانه‌ها، سلیقهٔ کدبانوها را نشان می‌داد. مردم از هم خبر می‌گرفتند تا کمبود آذوقه افسرده‌شان نسازد. سری به‌خانه‌های هم‌دیگر می‌زدند و تن‌خویش را به‌آتش کرسی‌ها گرم می‌کردند تا سرمای طاقت‌فرسای زمستانی را به‌راحتی تحمل کنند. شب‌ها دوره‌داشتند و در منازل هم‌دیگر حضور می‌یافتند. شب‌های «سهراب‌کشی» و قصه‌خوانی. از روئین تنی اسفندیار می‌گفتند تا گذر سیاوش از آتش و افنادن رستم در چاه مکر برادرش شغاد. از حسین کرد شبستری و کورزاد (کور اوغلی) و پسر «صیاد» که در داستان‌های آذری به‌هنگام زمستان در گردنهٔ پر برفی به زیر برف اسیر گشته بود تا پرندهٔ مهاجر را که پیک بهار و روزهای گرم بود، از سرما و برف نجات دهد و...

بدین‌سان زمستان و سرمایش را متحمل می‌گشتند تا اسفندماه در رسد و کم‌کم نفس بر زمین بیاید و خوان نوروزی گسترده گردد و بهاری دیگر از راه برسد.

همواره این آشیان آریایی
به نسور خورشید منور باد

ادای دین:

این مقاله، همانند مقالات دیگر راقم این سطور (مندرج در شماره‌های پیشین مجلهٔ چیستا) به‌طرح‌های زیبایی بانوی هنرمند سرکارخانم «مهین افشان پور» مزین است. امیدوارم سپاس همواره را در نظر آورند و این مقاله را - به‌عنوان پیشکش ناقابل - در شبانگاه سالگرد عزوسپهان (شب یلدا) از من قبول فرمایند.

کتاب‌نامه:

- نیرنگستان. صادق‌هدایت، (از انتشارات کتاب‌های پرستو، چاپ چهارم، ۱۳۴۴).
- آثار الباقیه - ابوریحان بیرونی. به‌کوشش علی‌اکبر داناشرشت.
- گوشه‌هایی از آداب و رسوم مردم شیراز. گردآوری و تألیف صادق همایونی، (از

- انتشارات اداره کل فرهنگ و هنر فارس [سابق]، آبان ماه ۱۳۵۳.
- نوروزنامه. منسوب به صبرین ابراهیم هیام نوهاپوری، به کوشش علی حسوری، (ناشر: کتابخانه طهوری، چاپ دوم، فروردین ماه ۱۳۵۷).
- زین الاخبار. گردیزی. تصحیح عبدالحی حبیبی، (تهران ۱۳۴۷).
- فرهنگ ایران باستان (بخش نخست) نگارش ابراهیم پورداود، (از انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۶).
- اردبیل در گذرگاه تاریخ. تألیف باباصفری، (جلد دوم، ۱۳۵۷).
- مراغیان رودبار. ابراهیم پورداود، (مقاله مندرج در مجله مردم شناسی، شماره ۲، زمستان ۱۳۳۷).
- بنیاد دین و جامعه شناسی. نگارش دکتر منوچهر خدایار محبی، (از انتشارات کتابفروشی زواره ۱۳۴۲).
- گاه شماری و جشن های ایران باستان. تحقیق و نوشته هاشم رهنی، (از انتشارات سازمان فروهر، بهمن ماه ۱۳۵۸).
- برهان قاطع. تألیف محمدحسین ابن خلف تبریزی متخلص به برهان. به اهتمام دکتر محمدمین، (جلد اول، چاپ علمی).
- پایگاه هنرهای تجسمی در باورهای عامه. جابر عناصری، (مقاله مندرج در فصلنامه هنر، شماره اول. پائیز ۱۳۶۱).
- مجله تماشا، سال اول، شماره ۹، ۴۱ دی ماه ۱۳۵۰.
- مجله کاوش، شماره ۸، دی ماه ۱۳۴۱.
- روزنامه اطلاعات، شماره ۱۳۹۸۱، ص ۵، چهارشنبه ۲۹ آذرماه ۱۳۵۱.

با پوزش از خوانندگان و پوزش از نویسنده محترم
 مقاله «دردانه های خلوت اهورائی»، لطفاً در چیتا شماره ۴،
 سال دوم بعد از صفحه ۴۲۰ به ترتیب صفحه های ۴۲۴،
 ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳ و ۴۲۵ را مطالعه کنید.